

## نکاتی باریک‌تر از مو<sup>۱</sup>

(ملاحظات بر مقاله تفسیر معناشناسانه آیه محکم و متشابه)

غلامحسین اعرابی<sup>۲</sup>

### چکیده:

در شماره ۱۶ بهار ۱۳۸۷ مجله پژوهش دینی، مقاله مذکور به قلم برادر فاضل، دکتر جعفر نکونام چاپ گردیده و حاصل مقاله ایشان این است که مراد از فتنه عذاب اخروی و آیات متشابه منحصر به آیات قیامت و تأویل این آیات تحقق خارجی آنهاست. و راسخان در علم عبارت از مؤمنان به کتاب آسمانی و زائغان عبارت از مشرکان مکه است.

در نوشته حاضر حاصل بررسی این است که مراد از فتنه، عذاب آخرت و متشابه منحصر در آیات قیامت و تأویل؛ تحقق خارجی آنها نیست و زائغان هم مشرکان مکه نیستند بلکه منافقان و برخی از اهل کتاب و دانشمندان سوء و خلفاء جور می‌باشند.

**کلید واژه‌ها:** اتباع، ابتغاء، متشابه، تأویل، زائغ، فتنه.

### طرح مسأله

برخی از پرسشهایی که درباره آیه ۷ سوره آل عمران از دیر زمان مطرح بوده این است که مقصود از آیات متشابه چیست؟ زائغان چه کسانی‌اند؟ تأویل چیست و چرا زائغان دست به تأویل آیات متشابه می‌زنند و از آیات متشابه پیروی می‌کنند؟ و آیا کسی تأویل آیات متشابه را می‌داند؟

---

۱- لطفاً قبل از این نوشته، مقاله برادر فاضل آقای دکتر نکونام را مطالعه فرمایید.

۲- استادیار دانشگاه قم.

از آن جا که نویسنده محترم، متواضعانه نوشته‌اند: «از مخاطبانی که بر این نظر نقد دارند، انتظار می‌رود، مجال طرح این دیدگاه‌ها را به همین صورت به نویسنده بدهند تا در مجال دیگری و شاید در پاسخ نقدی که بر این مقاله نوشته می‌شود، به پاسخ‌گویی آن سؤالات پرداخته شود». (نکونام، ۴۱)

لذا به خاطر فتح باب گفتگوی علمی، ملاحظاتی که درباره دیدگاه ایشان راجع به آیه ۷ سوره آل‌عمران (آیه محکم و متشابه) به نظر رسید در این مقاله ارائه می‌گردد تا در نتیجه تضارب آراء و مباحثات دوستانه حق روشن گردد.<sup>۱</sup>

اما ملاحظات طی چند نکته عرضه می‌گردد:

**نکته اول:** نوشته‌اند: «محوری‌ترین مبحث این آیه «واو» در عبارت والراسخون فی العلم است... معنایی را که برای آیه محکم و متشابه برگزیدیم مبتنی بر مستأنفه دانستن و او در عبارت والراسخون فی العلم است؛ بر این اساس، تأویل متشابهات قرآن را جز خدا نمی‌داند و راسخان در علم تنها به آن ایمان دارند». (همو، ۴۰)

ملاحظه این است که از نظر اسلام مبنا و منبع معارف و دیدگاه‌ها صرفاً قرآن کریم نیست بلکه بعد از قرآن، سنت یکی از منابع استنباط دانشمندان می‌باشد که به صورت گسترده مورد مراجعه است. چه کسانی که سنت را مکمل دلالات قرآنی می‌دانند مثل شقیطی و عموم مفسران فریقین و چه کسانی که نقش احادیث را تأییدی می‌دانند مثل علامه طباطبایی (ره) و برخی از شاگردانشان (اعرابی، ۷۴-۷۵) کرارا به روایات تمسک جسته و بر این اساس نظریه‌پردازی کرده‌اند؛ از این رو نمی‌توان گفت، علم یا عدم علم راسخان، به آیات متشابه منوط به عاطفه یا مستأنفه دانستن «واو» در «والراسخون فی العلم» است. می‌توان برای این ادعا که راسخان، عالم به آیات متشابه‌اند به چهار دلیل محکم استناد کرد:

الف- دلالت عقلی؛ توضیح این که آیات متشابه که مورد استناد و پیروی منحرفان از حق قرار گرفته و می‌گیرد؛ بسیار است و چگونه می‌شود که خدا فرستاده خود و حجت‌های الهی را که امینان وحی‌اند از علم به این آیات محروم گردانند و در نتیجه بخش عظیمی از قرآن را بدون این که فایده‌ای در تنزیلش تصور شود؛ نازل فرماید؛

۱- لازم به یادآوری است که نویسنده محترم تلاش و تتبع فراوانی را در مقاله خود مبذول داشته‌اند تا همه جوانب آیه را مورد بررسی قرار دهند و البته تلاش ایشان شایسته تقدیر است.

آیاتی که حتی پیامبرش نیز از آن بهره‌ای نداشته باشد. صرفاً الفاظی و حروفی را نازل کند بدون این که فایده‌ای برای پیامبر و امت داشته باشد و حال آن که در آیات زیادی به صورت مطلق امر به تدبیر در قرآن فرموده و کسانی را که در آیات قرآن به اندیشه نمی‌پردازند نکوهش فرموده است. آیا این آیات به نظر شما تخصیص خورده است و حال آن که ظاهر این آیات آبی از تخصیص است.

این که گفته شود فایده نزول این آیات تلاوت و بهره‌مندی از ثواب قرائت آن‌ها است؛ نیز مشکلی را حل نمی‌کند زیرا بر اساس روایات تلاوتی خواسته شده که همراه تفکر و تدبیر باشد و از قرائتی که بدون تأمل و تفکر در معانی آیات باشد نکوهش شده است. (ابن کثیر، ۸/۲)

ب- روایات صحیح از سوی فریقین نقل شده است که دلالت بر علم راسخان نسبت به تمامی آیات قرآن دارد؛ به عنوان نمونه روایت صحیحی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «ان رسول الله افضل الراسخين في العلم قد جمع ما انزل في القرآن من التنزيل و التأويل و ما كان الله لينزل عليه شيئاً لم يعلمه تأويله، و اوصيائه من بعده يعلمونه كله». (تفسیر قمی، ۹۷/۱؛ عیاشی، ۱۶۴/۱) یعنی: پیامبر (ص) برترین راسخان در علم است؛ تمامی قرآن اعم از تنزیل و تأویل را می‌داند؛ این گونه نیست که خدا بر او چیزی نازل کند و تأویلش را به او نیاموزد، همچنین اوصیاء بعد از پیامبر (ص) تأویل قرآن را به تمامی آگاهند.

در تفسیر عیاشی در ذیل این روایت اضافه‌ای آمده است: «و القرآن له خاص و عام و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه فالراسخون في العلم يعلمونه». (همانجا) در این فراز از روایت علم راسخان به متشابه تصریح شده است.

و باز در روایت صحیحی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «نحن الراسخون في العلم و نحن نعلم تأويله». (کلینی، ۲۱۳/۱) یعنی: ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل قرآن را می‌دانیم.

و در روایتی که به شرط بخاری و مسلم صحیح می‌باشد، از رسول خدا (ص) نقل شده است: «اعملوا بكتاب الله فما اشتهه عليكم فاسئلوا عنه اهل العلم يخبروكم» (حاکم، ۵۷۸/۳) نیز فرموده است: که علی (علیه السلام) به خاطر تأویل قرآن می‌جنگد آن گونه که من به خاطر تنزیل آن جنگیدم. (ابن حنبل، ۳۳/۳؛ حاکم، ۱۳۸/۲؛ هیشمی، ۱۸۶/۵)

از امثال این روایات که فریقین نقل کرده‌اند استفاده می‌شود که پیامبر (ص) اوصیاء و سایر راسخان در علم، دانش تأویل تمامی آیات قرآن را داشته‌اند؛ و لذا در برابر تأویل‌های نادرست منحرفان ایستادگی و قتال کرده‌اند.

ج- سیاق آیه؛ اصولاً ستایشی که از راسخان، در آیه یاد شده صورت گرفته است تناسب با دانائی و علم آنان دارد و نشان می‌دهد که ایمان و تصدیق ایشان بلا تصور نیست بلکه از روی بصیرت و شناخت است. چنان که دعای آنان به این صورت که «ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه انک انت الوهاب» (آل عمران، ۸) نشان می‌دهد که راسخان به جهت توفیقی که از جانب خدا یافته‌اند یعنی توفیق هدایت و آگاهی و علم به تأویل شکر گذارند و از خدا می‌خواهند که راه فتنه جویان را نروند و با تأویل نادرست قرآن دست خود را به فتنه‌گری آلوده نسازند. (برای تفصیل بیشتر نک: بلاغی، ۱/۲۵۷-۲۵۹) از این رو برخی از مفسران علی رغم این که او را مستأنفه دانسته‌اند اما علم راسخان به آیات متشابه را انکار نکرده‌اند. علامه طباطبائی (ره) که خود او را مستأنفه دانسته به نکته دقیقی اشاره کرده و نوشته است: «ان الایة لا تدل علی علم الراسخین فی العلم بالتأویل و عدم دلالة الایة علیه غیر دلالتها علی عدمه... فمن الممكن ان یدل علیه دلیل آخر». (همو، ۳/۵۰) یعنی: آیه دلالت بر معرفت راسخان؛ به تأویل آیات متشابه را ندارد؛ لیکن عدم دلالت آیه بر این معنی غیر از دلالت آن بر عدم علم راسخان است. و لذا ممکن است علم راسخان به تأویل را از ناحیه دلیل دیگر اثبات نمود.

د- ماهیت ایمان؛ حقیقت ایمان تصدیقی است که منجر به عمل می‌گردد و تصدیق بدون تصور و علم، امکان ندارد (مازندرانی، ۸/۴۷) در لغت عرب نیز ایمان به معنای تصدیق آمده است (ابن بطریق، ۴۱۳) در روایات نیز به معنای تصدیق می‌باشد (واسطی، ۵۸) پرواضح است که ایمان و تصدیق بدون علم و تصور معنی و ارزشی ندارد. و برای این عبارت «ایمان به اموری تعلق می‌گیرد که علم به آن‌ها امکان ندارد» (نکونام، ۶۴) معنای محصلی قابل تصور نیست.

**نکته دوم:** زیغ (که از نظر علم اشتقاق هم می‌تواند اجوف واوی و هم می‌تواند اجوف یائی باشد) به اتفاق اهل لغت به معنای انحراف از حق است. (عسگری، ۲۶۹؛ ابن منظور، ۱/۵۳۶؛ ابن اثیر، ۲/۲۳۴) ولی در مقاله نکونام «المیل عن الحق» که در تعریف

واژه زیغ آمده؛ به معنای فارسی تمایل (تمایل به باطل) گرفته شده آن گاه بر مشرکان مکه تطبیق شده است (مقاله نکونام، ۶۲-۶۳) و حال آن که «میل» واژه‌ای عربی و به معنای انحراف است و در اصل به معنای انحراف از حق می‌باشد که پس از آشنائی با حق یا ایمان بدان (چه به ظاهر و چه به واقع) برای شخص زائغ حاصل می‌شود و لذا راسخان در علم گفتند: «ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا» (آل‌عمران، ۸) با توجه به مطالب یاد شده می‌توان گفت: زائغان که خواهان «اتباع متشابه» و تأویل (نادرست) اند کسانی‌اند که به ظاهر اهل قرآن و اسلام یا اهل کتاب‌اند لیکن به واقع اهداف باطلی را دنبال می‌کنند مثل برخی از علمای سوء، برخی از اهل کتاب، منافقان و خلفای جور. آنان می‌خواهند موقعیت و آراء خود را با تمسک به آیات قرآن در بین مسلمانان مستحکم نموده و به اهداف انحرافی و باطل خود برسند. در این مورد در نکته چهارم مطالب بیشتری خواهد آمد.

**نکته سوم:** «اتباع» که در آیه به صورت «فیتبعون ما تشابه» آمده است آن گونه که آقای نکونام پنداشته که به معنای انکار است؛ در هیچ لغتی به این معنی نیامده است. گرچه ایشان تصریح نکرده که «اتباع» به معنای انکار است اما تفسیری که از آیه ارائه کرده است این نتیجه را می‌دهد. در لغت فقط یک معنی برای «اتباع» ذکر شده است: «التلو و القفو» (ابن فارس، ۳۶۲/۱) یعنی: پیروی و پا جای پای دیگری گذاشتن. در نتیجه آیه چنین معنی می‌دهد که زائغان بر اساس تأویل نادرست آیات متشابه از مقتضای تأویل باطل خود پیروی می‌کنند و در عمل ترتیب اثر قائل می‌شوند؛ نه این که «پیروی می‌کنند تا فتنه و تأویلش را که قیامت است ببینند». (نکونام، ۵۷) چون در این صورت دیگر پیروی معنی ندارد و باید می‌فرمود: «فینکرون ما تشابه».

**نکته چهارم:** مراد از زائغان چه کسانی هستند؟ بر اساس نظر آقای نکونام «زائغان عبارت از مشرکان مکه است» (همان، ۳۹) باید گفت: اولاً: مشرکان مکه کاری به محکم و متشابه نداشتند آن‌ها تمامی قرآن اعم از محکم و متشابه را مورد انکار قرار دادند. ثانیاً: آن‌ها هیچگاه به پیامبر و قرآن نگرویدند تا پس از گرویدن منحرف شوند و انحراف از مسیر فرع بر رفتن در مسیر است. ثالثاً: به تصریح تمامی قرآن پژوهان، سوره آل‌عمران و این آیه مدنی است و نه مکی؛ در مورد ترتیب نزول سوره‌های قرآن چهار روایت نقل شده که به اتفاق هر چهار روایت، سوره آل‌عمران در مدینه نازل شده است

در سه روایت، سوره آل عمران، سومین سوره مدنی و در یک روایت چهارمین سوره مدنی است. (عاصمی، ۱/۳۴-۴۱) از این رو مضمون آیه را باید متناسب با فضای مدینه که منافقان و برخی از تازه مسلمانان و اهل کتاب در اندیشه فتنه طلبی و تأویلات نادرست بودند مورد بررسی قرار داد و نه فضای مکه که مشرکان به صورت آشکار با قرآن (اعم از محکم و متشابه) به مبارزه برخاسته بودند.

**نکته پنجم:** متشابه چنان که آقای نکونام نوشته است: «به معنای چیزهایی به کار می رود که شبیه هم هستند و بر اثر شباهتی که میان آن ها وجود دارد، مردم در تشخیص مصداق آن ها به اشتباه می افتند» (نکونام، ۵۵) البته آیات متشابه از جنس کلام هستند و کلام متشابه باید تعریف گردد. از این رو می توان گفت آیات متشابه آیتی هستند که به صرف استماع آن ها، معانی مراد به دست نمی آید؛ زیرا معانی متعدد؛ محتمل می باشد و نیاز به ارجاع آن ها به آیات محکم است. (طباطبایی، ۳/۲۱) و اما در مورد مصداق آیات متشابه، اقوال متعددی نقل شده که از قبیل اقوال متباین نیست بلکه بسیاری از آن ها قابل جمع است و باید گفت از لحاظ موضوعی آیات متشابه مصداق گونه گونی دارد؛ مثلاً آیات منسوخه، قیامت، آیات مورد استناد اهل کتاب، آیات مجمله، آیات نیازمند به تأمل ژرف و...

این اقوال قابل جمع است و قائلان آن ها نخواسته اند که متشابه را منحصر به قول خود نمایند بلکه از باب مثال مصداقی را ذکر نموده اند؛ مثلاً ابن عباس گفته است: سه آیه پایانی سوره انعام، آیات محکمه است (طباطبایی، ۳/۳۳) این سخن بدین معنی نیست که فقط همین سه آیه محکم و سایر آیات قرآن متشابه است. از این رو نمی توان با ردیف کردن روایات و سخنان کسانی که گفته اند آیات متشابه آیات قیامت است؛ قائل به انحصار آیات متشابه به آیات قیامت شد. به علاوه آقای نکونام نوشته است: «در آیات قیامت... آمده است که در روز قیامت گوش و چشم و پوست دشمنان خدا به سخن درمی آیند و بر ضد آنان شهادت می دهند. طی این آیات با همان الفاظ گوش و چشم و پوستی که ما برای توصیف اجزای بدن دنیوی استفاده می کنیم، در توصیف اجزای بدن اخروی استفاده شده است؛ یعنی توصیف ها مشابه و به تعبیر قرآن متشابه است؛ اما بی تردید مصداق گوش و چشم و پوست اخروی همینی نیست که ما در دنیا داریم؛ زیرا اینهایی که ما در دنیا داریم، سخن نمی گویند و اگر سوختند قابل برگشت

نیستند» (نکونام، ۵۵) باید گفت این فراز از مقاله آقای نکونام از فرازهای متشابه مقاله است؛ زیرا بر اساس صریح قرآن معاد انسان معادی جسمانی و عنصری است یعنی همین جسم محشور می‌شود: «ایحسب الانسان الن جمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه». (القیمه، ۳-۴)

«قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی أنشأها اول مره و هو بکل خلق علیم». (یس، ۷۸-۷۹)

کوتاه سخن این که با توجه به صدر و ذیل آیه (آل عمران، ۷) و دقت در سیاق آن و تعمق در واژه های اَتَّبَع، فتنه، ابتغاء، تأویل، محکم، ام و زیغ می‌توان گفت: آیات متشابه آیاتی است که منحرفان (اعم از منافقان، علمای سوء و درباری، خلفای جور و بعضی از اهل کتاب) با هدف باطل و به قصد فتنه‌گری و گمراه کردن امت اسلامی مورد تمسک قرار می‌دهند تا موقعیت خود را در بین مردم تثبیت نمایند و آراء و منافع خویش را تحکیم بخشند.

هر کجا که پای فتنه‌گری، ظلم، ابطال حق، تثبیت باطل و اضلال مردم در میان است، روایات به «اَتَّبَع متشابه» اشاره کرده است؛ از جمله در مورد تضييع حق اهل بیت (علیهم السلام) امام سجاد (علیه السلام) فرموده است: «و ذهب اخرون الى التقصير فی امرنا و احتجوا بمتشابه القرآن فتأولوا بأرائهم...» (ابطحی، ۵۲۴؛ حکیم، ۶۸)، یعنی: عده‌ای راه تفریط در حق ما را پیموده‌اند و به آیات متشابه قرآن احتجاج و بر اساس آراء خود تأویل کرده‌اند.

آیا این عده مورد اشاره امام (علیه السلام) مشرکان مکه بوده‌اند؟ پر واضح است که آنان افراد و گروه‌هایی از امت اسلامی بوده‌اند که قدرت چنین کاری را داشته‌اند و برای تضييع حق اهل بیت (علیهم السلام) و محق جلوه دادن خود دست به آیات متشابه زده‌اند. چنان که یزید وقتی سربریده امام حسین (علیه السلام) را مقابلش نهادند؛ با هدف اضلال مردم و محق دانستن خود گفت: این مرد تدبر در کلام خدا نکرده بود که: «اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء...» (آل عمران، ۲۶) و دست به قیام زد (ذهبی، ۳۱۵/۳؛ طبری، ۳۵۵/۴) این رفتار و سخن یزید جز تأویل نادرست آیه معنای دیگری دارد؟ البته آیه از آیات متشابه است زیرا در نظر بدوی هم شامل ملک و عزت واقعی می‌شود و هم ممکن است با توجه به ظاهر آن کسانی مانند یزید ملک ظاهری و

غصبی را هم مصداق آیه بدانند؛ ولی امام صادق (علیه السلام) که راسخ در علم و عالم به تنزیل و تأویل قرآن است در پاسخ راوی که می پرسد: در مورد آیه «قل اللهم، مالک الملک، تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء» (آل عمران، ۲۶) چه می فرمایید؟ مگر نه این است که خدا به بنی امیه ملک عطا کرده است؟ حضرت فرمود: آن گونه که تو خیال می کنی نیست خدا ملک را به ما داد و بنی امیه آن را غصب کردند؛ درست مثل شخصی که جامه اش را دیگری [به زور] بستاند؛ پس آن، مال غاصب نیست [تا بدان افتخار نموده و عزت خود بدانند] (کلینی، ۲۶۷/۸) در مورد دانشمندان بد سیرت نیز، حضرت علی (علیه السلام) فرموده است: «... حمل الکتاب علی آرائه» (سیدرضی، خطبه ۸۷) یعنی عالم بد [سیرت] قرآن را بر آراء خودش حمل می کند. به عبارت دیگر آراء خود را بر قرآن تحمیل می کند. پر واضح است که آراء خود را بر آیات محکم و غیر ذی وجوه نمی توانند تحمیل کنند؛ و لذا به دنبال آیات متشابه و ابتغاء تأویل آن ها هستند. روشن است که توده مردم مسلمان به این دل خوش می دارند که حاکمان و عالمان بر اساس قرآن با ایشان رفتار نمایند و لذا عالمان سوء و درباری و خلفای جور همواره رفتارهای خود را با آیات قرآن توجیه و چنین وانمود می کردند که تنها مجری به حق قرآن هستند.

خلفای جور که نظریه جبر و رواج آن در بین توده مردم را به نفع خود می دانستند؛ با تمسک به بعضی آیات، همواره کارهای نابجا و سیاستهای ظالمانه خود را به خدا نسبت داده و مردم را استعمار می کردند. و بر همین اساس این جمله شهرت یافته است که: «التنزیه و الاختیار علویان و التشبیه و الجبر امویان». (سبحانی، ۲۸) نمونه ای از این سیاست فتنه جویانه و شیطانی در مجلس ابن زیاد اتفاق افتاده است؛ که وقتی امام سجاد (علیه السلام) را حاضر ساختند؛ ابن زیاد گفت: کیستی؟ حضرت فرمود: علی بن الحسین هستم. ابن زیاد گفت: مگر علی بن الحسین را خدا نکشت؟ حضرت فرمود: برادری داشتم که نام او نیز علی بود و مردم او را کشتند. ابن زیاد گفت: بل قتل الله: خدا او را کشت. حضرت در پاسخ وی این آیه را تلاوت کرد: «الله یتوفی الانفس حین موتها» (الزمر، ۴۲) خدا نفسها را به هنگام مرگشان توفی می کند و می ستاند. (مغربی، ۱۵۷/۳؛ مفید، ۱۱۶/۲) به این ترتیب حاکمان ستمگر همه حوادث را به گردن خدا می انداختند و دامن خود را به خیال خود پاک می ساختند.



نمونه دیگر استدلال خوارج به آیه «ان الحكم الا لله» (الانعام، ۵۷) است و از آن جا که پیشوایان منحرف این گروه به آیات مشابه و ذو وجوه تمسک کرده و به تأویلات نادرست دست می‌یازیدند؛ حضرت علی (علیه السلام) به ابن عباس فرمود: «لا تخصمهم بالقرآن فان القرآن حمال ذو وجوه تقول و يقولون ، ولكن حاجهم بالسنة فانهم لن يجدوا عنها محيصا» (سیدرضی، نامه ۷۷)، یعنی: ابن عباس! با خوارج بوسیله قرآن محاجه و گفتگو مکن زیرا قرآن احتمالات گونه‌گون و ذو وجوه دارد چیزی تو می‌گویی و احتمال دیگری را آنان دستاویز خود قرار می‌دهند؛ لیکن با سنت به گفتگو با آنان پرداز که از گردن نهادن به آن چاره‌ای ندارند. حضرت علی (علیه السلام) خود در برابر خوارج فرمود: «ولكننا انما اصبحنا نقاتل اخواننا في الاسلام علي ما دخل فيه من الزيغ و الاعوجاج و الشبهه و التأويل...» (همانجا، خطبه ۱۲۲)، یعنی: ما اکنون با برادران خود به خاطر انحراف و کژی، شبهات و تأویل‌هایی که در آن رخ داده می‌جنگیم. شایان یادآوری است که حضرت علی (علیه السلام) کژی و تأویل‌های نادرستی که در اسلام وارد شده را منشأ جنگ معرفی می‌کند.

**نکته ششم:** ابتغاء فتنه و تأویل: آقای نکونام دلیلی که برای فتنه به معنای عذاب و تأویل به معنای تحقق خارجی آیات قیامت ذکر کرده، سیاق آیه است (همو، ۵۱) و مقصودشان از سیاق، آیه ۹ سوره آل عمران است «ربنا انك جامع الناس ليوم لا ريب فيه».

اولاً- به صرف این که در دو آیه بعد از آیه محکم و مشابه ذکر قیامت آمده نمی‌توان گفت آیه در سیاق آیات قیامت است زیرا مسأله قیامت از چنان اهمیتی برخوردار است که تقریباً در تمامی سوره‌های قرآن بدان اشاره شده و به طور کلی با سایر معارف قرآن در هم تنیده شده است.

ثانیا- با واژه ابتغاء چه می‌کنید؟ واژه ابتغاء به معنای خواستن چیزی است که مطلوب بوده و رغبت به آن وجود دارد؛ (خلیل، ۴/۵۳) و حال آن که مشرکان مکه قیامت را قبول نداشتند تا عذاب آن را با رغبت و میل پذیرا باشند.

ثالثاً- تفسیری که آقای نکونام از آیه ارائه کرده‌اند کاملاً با الفاظ و واژه‌های کلیدی آیه بیگانه است و با تمسک به سیاق دو آیه بعد از آن نمی‌توان از ظاهر آن‌ها صرف‌نظر کرد ایشان نوشته است: «اما کسانی که در دلشان زیغ وجود داشت، چون فتنه و تأویل آیات مشابه را نمی‌یافتند، وجود قیامت و تحقق آن را انکار می‌کردند» (همو، ۵۸) این

برداشت از آیه مخالف با واژه ابتغاء است؛ زیرا هیچ کس ولو انسان منحرف طالب عذاب و کیفر سخت نمی‌باشد. به علاوه تعبیر «فیتبعون» که در مقاله خود از آن غفلت ورزیده کاملاً در تنافی با تفسیر ایشان است؛ اگر برداشت تفسیری ایشان درست می‌بود باید به جای «فیتبعون» فعل «فینکرون» می‌آمد.

استناد به آیات ۵۴ و ۵۵ سوره عنکبوت هم نمی‌تواند مؤید نظر ایشان باشد زیرا بر اساس نظر همه مفسران فریقین تعبیر «یستعجلونک بالعذاب...» از باب استهزاء و تمسخر بوده زیرا مشرکان مکه با این سخن می‌خواستند بگویند اگر آن گونه که قرآن می‌گوید؛ قیامت و عذابی هست، پس هم اکنون خدا بر ما عذاب بفرستد و در جواب آن‌ها فرمود عجله نکنید عذاب قیامت حتمی است. به علاوه وزان آیه ۷ سوره آل عمران وزان آیه ۴۸ سوره توبه است که در هر دو واژه ابتغاء به کار رفته است.

کوتاه سخن به نظر می‌رسد که فتنه به معنای التباس حق به باطل از طریق تأویل نادرست آیات متشابه و ذووجه قرآن است که از سوی فتنه جویان صورت می‌گیرد.

توجه به تاریخ اسلام و نحوه سوء استفاده دانشمندان درباری و حاکمان ستمگر از آیات قرآن، نیز تعبیر «فتنه عمیاء» از حکومت بنی‌امیه در سخنان حضرت علی (علیه‌السلام) (سیدرضی، خطبه ۹۳) و سایر پیشوایان دینی و همچنین روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم‌السلام) نقل شده ما را به این نتیجه می‌رساند که مراد از ابتغاء فتنه و تأویل آیات متشابه، اموری مربوط به همین دنیا می‌باشد و تنها منحصر به آیات قیامت نمی‌باشد؛ اگر نگوییم که منصرف از آیات قیامت است (گرچه کسانی که به فتنه گری در دنیا می‌پردازند؛ به فتنه آخرت دچار می‌گردند). برای تکمیل بحث به نمونه‌هایی از روایات و حوادث تاریخی می‌پردازیم.

أ- حضرت علی (علیه‌السلام) در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد: «... فعدوت علی الدنيا بتاویل القرآن» (همانجا، نامه ۵۵) یعنی: تأویل قرآن را وسیله شتاب گرفتن به سوی دنیا قرار داده‌ای.

ب- از قتاده نقل شده است: «أفلا يتدبرون القرآن ام علی قلوب افعالها اذا و الله یجدون فی القرآن زاجرا عن معصیه الله لو تدبره القوم فعقلوه ولكنهم اخذوا بالمتشابه فهلکوا عند ذلک» (طبری، جامع البیان، ۷۴/۲۶؛ زمخشری ۵۳۶/۳؛ ابن کثیر، ۳۶۰/۳)، یعنی: اگر

مردم در قرآن تدبیر می‌کردند دچار معصیت خدا نمی‌شدند لیکن به آیات متشابه تمسک جسته آن گاه خود را به هلاکت افکندند.

ت- معاویه به ابن عباس گفت: «قرؤوا و لا تأولوا ما انزل الله فیکم» (بروجردی، ۱۵۱/۱) یعنی: قرآن را بخوانید ولیکن تأویل آیات مربوط به اهل بیت (علیهم السلام) را به مردم نگوئید.

ث- پس از مرگ عمر بن عبدالعزیز، جانشین وی خواست بر اساس سیاست (ملایم) او مشی نماید؛ اما چهل راوی در نزد وی حاضر گشته و گفتند: «ان الخلیفه لا حساب علیه و لا عقاب» (مناوی؛ ۵۳۱/۲؛ زمخشری ۸۹/۴؛ ابن عاشور، ۱۴۲/۲۳) پیدا است که این گونه جعلیات را بر اساس متون دینی و با تمسک به متشابهات می‌ساختند تا به اهداف خود برسند.

ج- یکی از مفسران به نمونه‌هایی از تمسک به آیات متشابه را که در طول تاریخ صورت گرفته اشاره کرده نوشته است: کسانی که به خاطر فتنه جویی به تأویل نادرست آیات متشابه دست یازیدند از جمله خوارج با دستاویز قرار دادن آیه: «انَّ الحُکْمَ الا لله» (الانعام، ۵۷) گفتند علی (علیه السلام) نباید غیر خدا را حکم قرار می‌داد. و مشبهه با دستاویز قرار دادن آیه «تجری باعیننا» (القمر، ۱۳) و «مما عملت ایدینا» (یس، ۷۱) و «هو السميع البصیر» (الشوری، ۱۱) و... خدا را به خلق تشبیه کردند؛ و حال آن که اگر خوارج و مشبهه این آیات را به آیات محکم «یحکم به ذوا عدل منکم» (المائده، ۹۵) و آیه «فابعثوا حکماً من اهلہ و حکماً من اهلها» (النساء، ۳۵) و «لیس کمثله شیء» (الشوری، ۱۱) ارجاع می‌دادند دچار زیغ و انحراف از حق نمی‌شدند. (قاسمی، ۴۵/۱)

ح- شافعی نوشته است: «مردم به خاطر تأویل قرآن و احادیث دچار اختلافات شدیدی شدند تا آن جا که ریختن خون یکدیگر را حلال شمردند و حکایت آن طولانی است». (شافعی، ۲۰۵/۶)

خ- علامه طباطبایی (ره) در ذیل آیه عنوانی را مورد بحث قرار داده و نوشته است: «پیروی آیات متشابه منشأ بدعت‌ها و انحراف‌های بعد از رسول الله (ص) و مبدأ فتنه‌ها و محنت‌ها بوده است». (همو، ۶۴/۳)

وی سپس بدعت‌های فرقه‌های اسلامی، پدید آمدن بدعت‌های کلامی، فقهی، سلوکی، سیاسی، و... را ناشی از دستاویز قرار دادن آیات متشابه، دانسته و می‌نویسد: «حال اگر

خواننده عزیز در این سخنان و امثال آن که از حد شمارش بیرون است دقت نموده، آن گاه در جمله، فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویل، تأمل کند، هیچ شکی در درستی گفتار ما برایش باقی نمی ماند، و به طور قطع حکم می کند به این که تمامی فتنه ها و محنت ها که گریبان اسلام و مسلمین را گرفته منشأی به جز پیروی متشابه و تأویل کردن قرآن ندارد». (همو، ۳/۶۴-۶۶)

### نتایج مقاله

بر اساس مطالبی که در مورد مفاد آیه ۷ آل عمران در مقاله حاضر آمده است این نتایج به دست می آید:

۱- در قرآن دو دسته از آیات وجود دارد آیات محکم که به خاطر قاطعیت و قطعیتی که دارد مفهومش مریب و ذو وجوه نیست و لذا زائغان نمی توانند آن ها را دستاویز اهداف باطل خود قرار دهند. و دسته ای آیات متشابه که می تواند ذو وجوه و دارای مصادیق متعدد و محتمل باشد و برای فهم مراد واقعی از آن ها باید به آیات محکم ارجاع داده شوند چرا که آیات محکم ام الكتاب هستند.

۲- گرچه طبق نظر بعضی از مفسران آیه ۷ سوره آل عمران دلالت بر علم راسخان به تأویل آیات متشابه ندارد. اما دلالت بر عدم علم آنان نیز ندارد و علم راسخان، به تأویل آن ها از دلایل غیر قرآنی (از جمله روایات صحیح) استفاده می شود.

۳- واژه های کلیدی زیغ، اتباع، ابتغاء، تأویل دلالت می کند بر این که آیات متشابه دستاویز زائغان بوده و در آینده نیز می تواند باشد.

۴- به یقین «زائغان» شامل منافقان و علمای سوء و... است و از مشرکان مکه انصراف دارد زیرا سوره آل عمران مدنی است و روایات ذیل آیه مؤید این معنی است.

۵- به هیچ وجه جمله «فیتبعون ما تشابه...» را نمی توان به معنای فینکرون گرفت؛ متابعت غیر از انکار است به علاوه مشرکان مکه اهل انکار همه قرآن بودند نه اهل متابعت و پیروی.

## کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن اثیر، ابوالسعادات، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، بیروت، المكتبة العلمية، ۱۹۷۹م.
- ۳- ابن بطریق، یحیی، العمدة، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ هـ.ق.
- ۴- ابن عاشور، محمد، التحریر و التنویر، بی‌تا، بی‌جا.
- ۵- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- ۶- ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ.ق.
- ۷- ابن منظور، محمد، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ۸- ابطحی، سید محمد باقر، الصحیفة السجادیة، قم، مؤسسه امام مهدی (عج) ۱۴۱۱ هـ.ق.
- ۹- ابن حنبل، احمد، المسند، بیروت، دار صادر، بی‌تا.
- ۱۰- اعرابی، غلامحسین، تفسیر روائی قرآن از نگاه فریقین، مجله پژوهش دینی، تهران، شماره ۱۶، بهار ۱۳۸۷ هـ.ش.
- ۱۱- بروجردی، سید حسین، تفسیر الصراط المستقیم، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۶ هـ.ق.
- ۱۲- بلاغی، محمد جواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ هـ.ق.
- ۱۳- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، بیروت دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۰م.
- ۱۴- حکیم، محمد تقی، السنه فی الشریعة الاسلامیة، بی‌جا، بی‌تا.
- ۱۵- ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- ۱۶- زمخشری، جارالله، الکشاف، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ هـ.ق.
- ۱۷- سبحانی، جعفر، رؤیة الله فی ضوء الكتاب و السنة و العقل، بی‌جا، بی‌تا.
- ۱۸- سیدرضی، محمد بن الحسین، نهج البلاغه، بی‌تا.
- ۱۹- شافعی، محمد بن ادريس، الأم، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۳ هـ.ق.
- ۲۰- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- ۲۱- همو، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- ۲۲- طباطبایی، علامه محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ هـ.ق.
- ۲۳- عاصمی، احمد بن محمد بن علی بن احمد، زین الفتی فی شرح سورة هل أتى، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۸ هـ.ق.
- ۲۴- عسکری، ابوهلال، معجم الفروق اللغویة، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۲ هـ.ق.

- ۲۵- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران، المكتبة الاسلامیة، بی تا.
- ۲۶- فراهیدی، خلیل، العین، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- ۲۷- قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التأویل، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ هـ.ق.
- ۲۸- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دارالکتب، ۱۳۶۷ هـ.ش.
- ۲۹- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ هـ.ق.
- ۳۰- مازندرانی، مولی صالح، شرح اصول الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۸۸ هـ.ق.
- ۳۱- مغربی، قاضی نعمان، شرح الأخبار، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
- ۳۲- مفید، محمد بن نعمان، الارشاد، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ۳۳- مناوی، محمد عبدالرؤوف، فیض القدير شرح الجامع الصغیر، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ هـ.ق.
- ۳۴- نکونام، جعفر، تفسیر معاشناسانه آیه محکم و متشابه، مجله پژوهش دینی، تهران، شماره ۱۶، بهار ۱۳۸۷ هـ.ش.
- ۳۵- هیثمی، نورالدین، مجمع الزوائد، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ هـ.ق.
- ۳۶- واسطی، علی بن محمد لیثی، عیون الحکم و المواعظ، قم، دارالحديث، ۱۳۷۶ هـ.ش.